**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه464 – 04/ 08/ 1400 استصحاب کلی /تنبیهات /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات گذشته، اشتراک و عدم اشتراک کلی و فرد مردد در اشکالاتی که نسبت به فرد مردد مطرح شده است بررسی شد و بحث استصحاب فرد مردد به پایان رسید.

در این جلسه به بحث استصحاب کلی قسم ثانی وارد می شویم.

# اشکال استصحاب کلی قسم ثانی: تعارض استصحاب کلی با استصحاب عدم فرد طویل

در بحث استصحاب کلی قسم ثانی اشکالی مطرح است و آن عبارت از این است که استصحاب کلی قسم ثانی معارض است با استصحاب عدم حدوث فرد طویل؛ علت تعارض این دو اصل این است که اگر فرد طویل حادث نباشد بالتبع کلی نیز باقی نخواهد بود پس نمی توان علی­رغم استصحاب عدم فرد طویل، کلی را باقی دانست.

## پاسخ اشکال تعارض: حکومت اصل عدم حدوث طویل بر اصل بقای کلی

یکی از پاسخ های مطرح شده برای اشکال تعارض این است که استصحاب بقای کلی، محکوم استصحاب عدم فرد طویل است و به عبارت دیگر استصحاب عدم حدوث فرد طویل نسبت به استصحاب بقای کلی سببی بوده و در نتیجه بر آن مقدم می شود چرا که شک ما در بقای کلی ناشی از این است که فرد طویل حادث شده است یا نه.

### نا تمام بودن حکومت

اشکالات متعددی توسط مرحوم شیخ و مرحوم آخوند و دیگران، بر حکومت مطرح شده است که به آن ها ورود نمی کنیم ولی مهم­ترین اشکالی که در کلمات قوم ذکر شده این است که شرط حکومت اصل سببی بر مسببی این است که تسبب شرعی باشد و در ما نحن فیه سببیت عدم حدوث طویل نسبت به عدم بقای کلی سببیت عقلی است نه شرعی لذا پاسخ حکومت ناتمام است.

### ضابطۀ تعارض دو اصل و تقدیم یکی بر دیگری

ما در جای خودش گفتیم که ممکن است گفته شود نفس شرعی بودن تسبب در حکومت اصل سببی بر مسببی دخالت ندارد لذا در برخی موارد با وجود تسبب عقلی، می توان ادعای حکومت کرد .

باید توجه داشت که در موارد تسبب عقلی، اصلا بین اصل سببی و مسببی تعارضی ایجاد نمی شود چون عرف بین عدم ظاهری علت و بقای ظاهری معلول یا بالعکس منافاتی نمی بیند مگر در جایی که تلازم واقعی بین علت و معلول آن قدر شدید باشد که به عالم ظاهر نیز سرایت کند و عرف نتواند بین عدم علت با بقای معلول جمع کند مانند متضایفین؛ مثلا اگر شارع مقدس بگوید زید تعبدا و تنزیلا پدر عمرو است عرف می گوید پس عمرو هم در ظاهر پسر زید است و در نتیجه اگر اصلی بر پسر نبودن عمرو قائم شود عرف بین این دو جعل منافات می بیند.

حال اگر به هر دلیل، مصب اصل سببی و مسببی یکی شد به این معنا که بین این دو اصل تنافی بدوی پیدا شد به این که اصل در مسبب، به دلیل وجود ملازمه در عالم ظاهر، تکلیف اصل در سبب را نیز روشن کرد ممکن است بگوئیم نفس تقدم رتبی اصل سببی، منشأ تقدم آن بر اصل مسببی می شود.

به تعبیر دیگر تعارض اصل سببی و مسببی، دو مرحله بحث دارد:

1. یک مرحله این است که آیا بین این دو اصل تنافی است یا نه.
2. مرحله دوم این است که بر فرض وجود تنافی چگونه می توان این تنافی را مرتفع کرد.

در پاسخ به مرحلۀ اول می گوئیم تعارض و تنافی بدوی بین دو اصل در جایی ایجاد می شود که بین آن دو اصل، تسبب شرعی باشد و یا تسبب عقلی ای باشد که به دلیل شدت تلازم واقعی، در عالم ظاهر نیز تلازم بین آن دو، توسط عرف فهمیده شود.

ولی در پاسخ به مرحلۀ دوم ممکن است بگوئیم نفس تقدم رتبی برای تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی کافی است ولو این تسبب شرعی نباشد.

البته سابقا گفته ایم که ابتدا نفس تقدم رتبی را کافی می دانستیم ولی در ادامه برایمان تردید ایجاد شد لذا چندان روشن نیست که نفس تقدم رتبی ولو به تسبب عقلی، کافی باشد.

## اشکال اصلی حکومت استصحاب عدم حدوث فرد طویل بر استصحاب بقای کلی

به هر حال برای تقدیم اصل سببی، چه تقدم رتبی کافی باشد چه کافی نباشد، اشکال اصلی این است که در مانحن فیه اصلا در همان مرحله اول تنافی ای بین دو اصل ایجاد نمی شود تا نوبت به حکومت و تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی برسد.

به نظر می رسد با توجه به این که مراد از کلی در اینجا، کلی ملحوظ به نحو صرف الوجود است، اگر کلی ثابت شود، نمی توان از آن ثبوت فرد طویل را نتیجه گرفت و همین طور اگر فرد طویل نفی شود نمی توان نفی کلی را نتیجه گرفت ولی در طرف عکس اگر فرد طویل ثابت شود می توان ثبوت کلی را نیز ثابت کرد؛ علت مطلب این است که بین ثبوت صرف الوجود کلی و ثبوت فرد خاص تلازم دائمی و شدت ملازمه وجود ندارد و همین طور بین نفی حدوث فرد خاص با نفی کلی تلازم دائمی و شدت ملازمه ای که منشأ تلازم ظاهری شود وجود ندارد ولی در طرف عکس بین ثبوت فرد خاص، با صرف الوجود کلی تلازم دائمی و شدت ملازمه وجود دارد.

بنابراین در مثالهای متعارف در ما نحن فیه که می خواهیم از استصحاب عدم فرد طویل، عدم صرف الوجود کلی را نتیجه بگیریم اصل مثبت است چرا که ملازمه ای که در اینجا بین عدم فرد طویل و عدم کلی وجود دارد یک ملازمه موردی و اتفاقی می باشد نه ملازمه دائمی و شدید و در نتیجه عرف بین استصحاب عدم فرد طویل و استصحاب بقای کلی در عالم ظاهر منافاتی نمی بیند تا بین آن دو تعارض ایجاد شود و در نتیجه هر دو اصل جاری شده و نوبت به حکومت اصل سببی بر مسببی نمی رسد.

ممکن است گفته شود گرچه این دو اصل مصب واحد نداشته و در مجرایشان تعارضی ایجاد نمی شود ولی به هر حال مکلف در مقام عمل متحیر مانده و نمی تواند به هر دو عمل کند.

در پاسخ باید گفت بین این دو اصل در مقام عمل هیچ تعارضی وجود ندارد چون با استصحاب عدم فرد طویل اثر خصوص فرد طویل بفردیته نفی می شود ولی با استصحاب بقای کلی اثر صرف الوجود کلی بار می شود و بین این دو اثر در مقام عمل هم تعارضی وجود ندارد.

بنابراین کلام قوم صحیح است و بین این دو اصل اصلا تنافی وجود ندارد.

# مباحث مهم در استصحاب کلی قسم ثانی

مرحوم آقای صدر مباحث متنوعی مطرح فرمودند که ما در لابلای استصحاب فرد مردد به برخی از آنها اشاره نموده و به برخی از آن ها قصد ورود نداریم و صرفا به دو بحث مهم در این زمینه خواهیم پرداخت:

1. ضابطۀ استصحاب فرد مردد
2. شبهه عبائیه : این شبهه در کلام بسیاری از آقایان مطرح شده و چون بسیاری از ایشان استصحاب فرد مردد را قبول نداشته اند در پاسخ گفته اند این شبهه به استصحاب فرد مردد وارد است و نه استصحاب کلی و به این طریق از اشکال تخلص یافته اند؛ و لکن ما استصحاب فرد مردد را ذاتا پذیرفتیم لذا پاسخ به این شبهه برای ما مهم­تر و دشوارتر است.

# ضابطه استصحاب فرد مردد

مرحوم آقای صدر می فرماید[[1]](#footnote-1): مرحوم آقای نائینی استصحاب فرد مردد را بر موردی تطبیق نموده است که در واقع مصداق فرد مردد نیست؛ بر اساس آنچه در ذهن دارم تعبیر مرحوم نائینی این است که مثال مورد نظر نظیر استصحاب فرد مردد است[[2]](#footnote-2) نه یکی از مصادیق استصحاب فرد مردد ولی با غمض عین از صحت انتساب این کلام به مرحوم آقای نائینی باید به بحث از آن بپردازیم.

ایشان می فرماید: مثلا خانه ای را در نظر می گیریم که یک جانب شرقی و یک جانب غربی دارد و جانب شرقی اش فرو ریخته و خراب شده است در نتیجه می دانیم زید اگر در جانب شرقی بوده در اثر تخریب خانه مرده است ولی اگر در جانب غربی خانه بوده زنده مانده است و این مصداق استصحاب فرد مردد است.

مرحوم آقای صدر می فرماید: این استصحاب فرد مردد نیست بلکه استصحاب فرد معین است چرا که ما بالفعل نسبت به حیات زید یقین داشته و نسبت به بقایش شک داریم و منشأ شک ما تردید در این است که زید در ناحیه شرقی بوده یا در ناحیه غربی باعث نمی شود استصحاب حیات زید مصداق استصحاب فرد مردد شود.

به نظر ما صرف نظر از این که این استصحاب را، استصحاب فرد مردد بنامیم یا استصحاب فرد معین، باید دید نکات و اشکالات موجود در استصحاب فرد مردد، در این مثال وجود دارد یا نه.

ممکن است اشکالات استصحاب فرد مرددی که در کلام مرحوم آقای صدر بیان شده، در این مثال وارد نباشد و به دلیل پیچیدگی های اشکالات ایشان وارد آن نمی شویم ولی به طور مثال برخی اشکالات مانند اشکال مرحوم روحانی[[3]](#footnote-3) در این مثال جاری است؛ اشکال مرحوم روحانی این بود که شک باید به همان نحو که یقین محقق است محقق باشد یعنی اگر یقین علی کل تقدیر به متعلقش تعلق گرفته است شک هم علی کل تقدیر به متعلقش تعلق بگیرد.

در ما نحن فیه ما یقین به حیات زید در زمان سابق داشتیم چه زید در طرف شرقی بوده باشد چه در طرف غربی ولی الآن شک در بقای حیات او نداریم چون علی تقدیر کونه فی الجانب الغربی مقطوع البقا و علی تقدیر کونه فی الجانب الشرقی مقطوع الزوال است و با این بیان بسیاری از استصحاب های فرد معین \_یعنی آن مواردی که یقین و شک در تقادیر مختلف مطرح می شود نه تقدیر واحد\_ مصداق فرد مردد می شود.

البته ما به این اشکال پاسخ دادیم به این که در این اشکال خلطی رخ داده است؛ آنچه باعث می شود شک لاحق، زائل شود علم به بودن زید در جانب شرقی یا غربی است و این گونه نیست که اگر در واقع در جانب شرقی باشد هر چند ما آن را ندانیم شک ما زائل شود پس ما بالفعل شک داریم و اگر قرار باشد این گونه اشکال کنیم در بسیاری از استصحاب های دیگر نیز باید اشکال کنیم و مثلا بگوئیم علی تقدیر صدور فسق از زید، عدالتش معلوم الارتفاع است و حال آن که نمی توان به چنین مطلبی ملتزم شد.

# خاطره ای از مرحوم سید اسماعیل صدر جد مرحوم سید محمد باقر صدر

بحث بعدی شبهه عبائیه است که توسط مرحوم آقا سید اسماعیل صدر که جد مرحوم آقای سید محمد باقر صدر است مطرح شده است، مرحوم سید محمد باقر فرزند مرحوم سید حیدر و ایشان فرزند مرحوم سید اسماعیل است.

اینها خاندان علمی و بزرگی بودند؛ مرحوم آقا سید حیدر شخصی باهوش و دارای ذهنی قوی بوده است و از مرحوم سید اسماعیل نیز داستانهای اخلاقی فوق العاده ای نقل شده است.

یکی از داستانهای اخلاقی ایشان این است که ایشان با مخالفینشان که احیانا به ایشان دشنام می دادند نیز ملاطفت داشته و به شکل غیر مستقیم و از طریق واسطه به مخالفینشان کمک می کردند و با شخص واسطه هم شرط می کردند که نامی از ایشان به میان نیاورد.

در یکی از این داستانها شخص واسطه تحمل فحاشی یکی از مخالفین ایشان را نداشته و بر خلاف تأکید مرحوم آقا سید اسماعیل به آن شخص فحاش می گوید، این کمک هایی که به شما می شود از جانب مرحوم آقا سید اسماعیل است و بعد توسط مرحوم آقا سید اسماعیل توبیخ می شود که چرا نام ایشان را برده است.

ایشان به همراه مرحوم آقای فشارکی از شاگردان ممتاز میرزا بودند و بعد از فوت میرزای شیرازی به دلیل وارستگی ای که داشتند بعد از اختلاف میان اصحابشان از مرجعیت کناره می گیرند و بعد از کناره گیری این دو بزرگوار است که مرجعیت مرحوم آخوند و مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی مطرح می شود و الا به لحاظ سنی و عنوانی، ایشان سابق بر مرحوم آخوند و مرحوم سید یزدی است.

داستان دیگر ایشان این است که یکی از راجی های هندی ( ظاهرا یعنی سر قبیله) که مقلد ایشان بوده از هند با عیالش به نجف آمده و عیالش اصرار داشته عیال مرحوم آقا سید اسماعیل را ببیند؛ وقتی به در خانه ایشان می رود می بیند عیال ایشان مشغول جارو زدن است لذا ایشان را نشناخته و سئوال می کند بی بی ( خانم خانه) کجاست؛ عیال ایشان که مشغول جارو زدن بوده خجالت کشیده و خود را به عنوان کلفت خانه جا زده و می گوید بی بی خانه نیست؛ بعد که مرحوم آقا سید اسماعیل از ماجرا مطلع می شود به عیالش می گوید بله شما بی بی نیستی بلکه بی بی همان خانمی است که شب عروسی اش لباس وصله دار پوشیده بود.

مرحوم آقا سید اسماعیل فرزند مرحوم آقا سید صدر الدین بوده است و در احوالات ایشان نیز مطالب عجیبی نقل شده است.

مرحوم آقا سید حسن صدر در تکمله أمل الآمل در شرح حال مرحوم آقا سید صدر الدین جد می گوید ایشان یک موقعی در حرم حضرت امیر علیه السلام مشغول دعای ابوحمزه بودند و این قدر فراز الهی لا تؤدبنی بعقوبتک را تکرار کردند تا بیهوش شده و ایشان را در همین حال از حرم بیرون بردند.

1. بحوث في علم الأصول، ج‏6، ص: 249 [↑](#footnote-ref-1)
2. فوائد الاصول، ج‏4، ص: 422: فلو علم بوجود الحيوان الخاصّ في الدار و تردّد بين أن يكون في الجانب الشرقي أو في الجانب الغربي ثمّ انهدم الجانب الغربي و احتمل أن يكون الحيوان تلف بانهدامه أو علم بوجود درهم خاصّ لزيد فيما بين هذه الدراهم العشر ثمّ ضاع أحد الدراهم و احتمل أن يكون هو درهم زيد أو علم بإصابة العباء نجاسة خاصّة و تردّد محلّها بين كونها في الطرف الأسفل أو الأعلى ثمّ طهر طرفها الأسفل، ففي جميع هذه الأمثلة استصحاب بقاء المتيقّن لا يجري، و لا يكون من الاستصحاب الكلّي، لأنّ المتيقّن السابق أمر جزئيّ حقيقيّ لا ترديد فيه، و إنّما الترديد في المحلّ و الموضوع [1] فهو أشبه باستصحاب الفرد المردّد عند ارتفاع أحد فردي الترديد، و ليس من الاستصحاب الكلّي‏ [↑](#footnote-ref-2)
3. منتقى الأصول، ج‏6، ص: 162 [↑](#footnote-ref-3)